

مردی در کنار رودخانه‌ای ایستاده بود. ناگهان صدای فریادی را می‌شنود و متوجه می‌شود که کسی در حال **غرق** شدن است. فوراً به آب می‌پرد و او را نجات می‌دهد.

اما پیش از آن که نفسی تازه کند فریادهای دیگری را می‌شنود و باز به آب می‌پرد و دو نفر دیگر را نجات می‌دهد.

اما پیش از این که حالش جا بیاید صدای چهار نفر دیگر را که کمک می‌خواهند می‌شنود.

او تمام روز را صرف **نجات** افرادی می‌کند که در چنگال امواج خروشان گرفتار شده‌اند غافل از این که چند قدمی بالاتر دیوانه‌ای مردم را یکی یکی به رودخانه می‌انداخت!!

نتیجه داستان:

بهتر است به جای صرفاً رسیدگی به مشکلات جامعه، ریشه مشکلات را بخشکانیم!
